

### ترجمه جمله بلند

#### سمیه دل‌زنده‌روی

در کتاب‌های دستور زبان، چه در انگلیسی چه در فارسی، مقوله‌ای به نام «جمله بلند» وجود ندارد. در زبان فارسی جمله به لحاظ ساختار یا پیچیدگی بر دو نوع است: ساده و مرکب. در انگلیسی نیز جمله به انواع ساده، مرکب، پیچیده، و مرکب پیچیده تقسیم می‌شود. در زبان انگلیسی مبنای بلندی جملات، نقطه پایان جمله و نیز تعداد کلمات تشکیل‌دهنده آن است. بدین ترتیب هم جمله ساده بلند داریم هم جمله مرکب یا پیچیده بلند و هم جملاتی که به دلیل ارتباط معنایی با نقطه ویرگول به یکدیگر متصل شده‌اند. در این مقاله بین دو نوع جمله بلند تمایز قائل می‌شویم: جمله بلند دستوری، که بلند بودن آن ناشی از وجود اجزای متعدد (عبارات معترضه، بدل، عبارات توصیفی و جملات پیرو) در ساختار جمله است و جمله شبه بلند که از به هم پیوستن جملات با نقطه ویرگول ساخته می‌شود. مشکلی که مترجم با آن روبه‌روست در واقع مشکل ترجمه جملات بلند دستوری است. در این مقاله پس از تعریف جمله بلند و تمایز میان دو نوع جمله بلند، به بررسی ترجمه تعدادی جمله بلند می‌پردازیم تا ببینیم آیا می‌توان، با توجه به ماهیت دستوری زبان فارسی، به قاعده‌ای در ترجمه جمله بلند دست یافت.

#### مقدمه

ترجمه جمله بلند همواره محل بحث بوده است. دلیل این بحث تنشی است که در ترجمه جمله بلند به وجود می‌آید. از یک سو، مترجم می‌کوشد به جهت حفظ سبک یا شیوه بیان نویسنده، جمله بلند او را عیناً به جمله‌ای بلند ترجمه کند. و از سوی دیگر، دو زبان مبدأ و مقصد لزوماً از توانایی یکسانی برای نوشتن جمله بلند برخوردار نیستند. البته با عنایت به انعطافی که زبان‌ها دارند در هر زبانی شاید بتوان جمله بلند نوشت اما درجه مقبولیت جملات بلند در زبان‌های مختلف فرق می‌کند. از آن گذشته، تصمیم مترجم برای نوشتن یا ننوشتن جمله بلند به نوع متن، و نیز نوع و انتظارات خواننده بستگی دارد. اگر اطلاعات مندرج در متن اهمیت دارد طبعاً شیوه بیان آن کمتر اهمیت دارد. برعکس. اگر شیوه بیان نویسنده هم مهم است، مثلاً در متون ادبی، در این صورت مترجم سعی می‌کند تا حد امکان این شیوه را هم بازآفرینی کند. حتی در ترجمه متون ادبی هم مترجم باید تکلیف خود را روشن کند. آیا

می‌خواهد متنی بنویسد که به متنی ادبی در زبان فارسی شبیه است یا متنی بنویسد که رنگ‌وبوی ترجمه از آن می‌بارد؟ بسیاری از مترجمان ترجیح می‌دهند بسیاری از متون ادبی را به متونی ادبی و فاقد رنگ‌وبوی متن اصلی ترجمه کنند. در این صورت بدیهی است ترجمه جمله بلند به جمله‌ای بلند برای مترجم اولویت به حساب نمی‌آید.

### تعریف جمله بلند

در کتاب‌های دستور زبان، چه در فارسی چه در انگلیسی، مقوله‌ای به نام «جمله بلند» وجود ندارد. در زبان فارسی جمله به لحاظ ساختار یا پیچیدگی بر دو نوع است: ساده و مرکب. در انگلیسی نیز جمله به انواع ساده، مرکب، پیچیده و مرکب پیچیده تقسیم می‌شود. و هر وقت کلمات تشکیل‌دهنده چنین جملاتی از حد معینی (که معلوم نیست چه تعداد کلمه است) فراتر می‌رود جمله بلند ایجاد می‌شود. بدین ترتیب هم جمله ساده بلند داریم هم جمله مرکب یا پیچیده بلند. اما در زبان انگلیسی مبنای بلندی یا کوتاهی جملات فقط تعداد کلمات تشکیل‌دهنده آن نیست چون در این زبان تعریفی عرفی از جمله وجود دارد که در مورد جمله بلند هم صدق می‌کند. بنا بر این تعریف، مجموعه کلماتی که با نقطه از یکدیگر متمایز می‌شوند تشکیل جمله می‌دهند.

تصوری که عموم مترجمان از جمله بلند دارند این است: جمله بلند جمله‌ای است که تعداد کلماتش از حد معینی فراتر می‌رود (حد آن معلوم نیست) و با نقطه از جمله بعد متمایز می‌شود. به نظر می‌رسد این تعریف به کار مترجم نمی‌آید چون اگر مترجم بخواهد در ترجمه بعضی متون ادبی که از حیث سبک و فرم اهمیت خاصی دارند جمله را واحد ترجمه بگیرد، این تعریف، چنان که خواهیم دید، واحد درستی برای ترجمه به حساب نمی‌آید. برای دستیابی به واحد درست و معنی‌داری برای ترجمه، لازم است بین دو نوع جمله بلند در انگلیسی تمایز قائل شویم: جمله بلند دستوری و جمله شبه‌بلند. نخست به معرفی جمله شبه‌بلند می‌پردازیم.

در عرف زبان انگلیسی مرز میان دو جمله، نقطه پایانی است. بنابراین هر آنچه که قبل از نقطه می‌آید جزو جمله به حساب می‌آید ولو آن‌که، از جهت دستوری، مجموعه‌ای از جملات مستقل باشد. به عبارت دیگر، در زبان انگلیسی دو یا چند جمله را می‌توان با نقطه‌ویرگول به هم وصل کرد و در عین حال همه آن جملات را یک جمله به حساب آورد چون این جملات اگرچه از حیث صورت مستقل‌اند اما، به تشخیص نویسنده، از حیث ربط و معنی با هم

مرتبطند. برای مثال، جمله بلند زیر که از کتاب دن کیشوت گرفته شده جمله بلند واحدی به حساب می آید حال آن که خود از چند جمله جداگانه تشکیل شده که با نقطه ویرگول به هم مرتبط شده اند. جملاتی مثل جمله فوق را باید از جملات بلندی که از حیث دستوری جمله ای واحد به حساب می آیند و بلند بودن آنها به دلیل تراکم بدلها و عبارات معترضه و توصیفی و جملات پیرو است متمایز کرد. در جملات شبه بلند می توان نقطه ویرگولها را حذف و به جای آنها نقطه گذاشت. استفاده از نقطه ویرگول در چنین جملاتی کاملاً اختیاری و تابع ذوق و تشخیص نویسنده است. یک نویسنده ممکن است بیش از حد از نقطه ویرگول استفاده کند و نویسنده دیگر ممکن است ترجیح بدهد از نقطه استفاده کند. به این دلیل است که این نوع جملات بلند را شبه بلند می نامیم. بر اساس تعریف ما، جمله بلند زیر از ترجمه انگلیسی دن کیشوت شبه بلند به حساب می آید چون در واقع از پنج جمله تشکیل شده که با شماره از هم متمایز شده اند:

(1) “About this time, when some rain began to fall, Sancho proposed that they should shelter themselves in the fulling-mill, but Don Quixote had conceived such abhorrence for it, on account of what was past, that he would no means set foot within its wall; (2) wherefore, turning to the right-hand, they chanced to fall in with a road different from that in which they had traveled the day before; (3) they had not gone far, when the knight discovered a man riding with something on his head, that glittered like polished gold, and scarce had he described this phenomenon, when turning to Sancho, “I find,” said he, “that every proverb is strictly true; (4) indeed, all of them are apophthegms dictated by experience herself; more especially, that which says, “shut one door, and another will soon open”: (5) this I mention, because, if last night, fortune shut against us the door we fought to enter, by deceiving us with the fulling-hammers; today another stands wide open, in proffering to use us, another greater and more certain adventure, by which, if I fail to enter, it shall be my own fault, and not imputed to my ignorance of fulling-mills, or the darkness of the night.”

و جمله زیر از کتاب خانم دالووی به قلم ویرجینیا وولف جمله بلند دستوری می باشد:

“It was not to them (not to Hugh, or Richard, or even to devoted Miss Brush) the liberator of the pent egotism, which is a strong martial woman, well nourished, well descended, of direct impulses, downright feelings, and little introspective power (broad and simple—why could not everyone be broad and simple? she asked) feels rise within her, once youth is past, and must eject upon some object—it may be Emigration, it may be Emancipation; but whatever it be, this object round which the essence of her soul is daily secreted, becomes inevitably prismatic, lustrous, half looking glass, half precious stone; now carefully hidden in case people should sneer at it; now proudly displayed.”

طبیعی است مترجمی که دو جمله فوق را ترجمه می کند نمی تواند در هر دو مورد جمله را واحد ترجمه بگیرد و سعی کند هر جمله را به یک جمله ترجمه کند چون این دو جمله از حیث ساختار درونی با هم متفاوتند. در اولی فکر واحدی در قالب ساختارهای متفاوت بیان شده ولی دومی فکر واحدی را در قالب ساختاری واحد بیان می کند.

حال سؤال این است که در فارسی مرز میان دو جمله چیست؟ آیا می توان مثل انگلیسی نقطه را مرز میان دو جمله قرار داد و به دو نوع جمله بلند دستوری و جمله شبه بلند قائل شد؟ پاسخ به این سؤال این است که در زبان انگلیسی جمله بلند دستوری به واسطه نقطه ویرگول از جمله شبه بلند متمایز می شود: نقطه ویرگول کارکردی دارد که برای اهل زبان شناخته شده است و آن این که وقتی بین دو جمله قرار می گیرد ارتباط معنایی آن دو را می رساند. ولی آنچه وجود این ارتباط را تأیید می کند قاعده دیگری است که در زبان انگلیسی وجود دارد و آن این که جمله ای که بعد از نقطه ویرگول می آید با حرف بزرگ شروع نمی شود. به عبارت دیگر، آنچه رابطه معنایی میان دو جمله متمایز از جهت دستوری را می رساند فقط نقطه ویرگول نیست بلکه «شروع نشدن جمله دوم با حرف بزرگ» هم هست. در زبان فارسی کارکرد نقطه ویرگول مثل زبان انگلیسی کاملاً به رسمیت شناخته نشده و از آن گذشته نشانه دیگری مثل «شروع نشدن جمله بعدی با حرف بزرگ» وجود ندارد که ارتباط معنایی میان جملات را نشان بدهد. در نتیجه، جمله شبه بلند را نباید جمله بلند به حساب آورد و مترجم هم نیازی نیست که آن را حتماً به یک جمله ترجمه کند. ترجمه این جملات که از جهت ساختاری مستقل اند مشکلی برای مترجم ایجاد نمی کند. مترجم می تواند جملات مستقلی را که با نقطه ویرگول به هم مرتبط

شده‌اند با نقطه یا نقطه‌ویرگول به هم مرتبط کند. بلند بودن این نوع جملات، در مقایسه با جملات بلند دستوری، ذاتی آن‌ها نیست، و لذا نمی‌توان این جملات را واحد ترجمه فرض کرد. اما جمله بلند دستوری را که از اجزای مرتبط و به‌هم‌پیوسته‌ای تشکیل شده که کل واحدی را می‌سازد می‌توان واحد ترجمه تصور کرد و در صورت امکان آن را به جمله بلند واحدی ترجمه کرد. بدین ترتیب بحث ترجمه جمله بلند فقط در مورد جملات بلند دستوری مدخلیت دارد و جملات شبه‌بلند را می‌توان به جملات مستقل در فارسی ترجمه کرد و این جملات را با نقطه یا نقطه‌ویرگول از یکدیگر جدا کرد.

### ساختار جمله در زبان فارسی

در زبان فارسی جمله‌هایی که دارای فعل هستند به دو دسته ساده و مرکب تقسیم می‌شوند. جمله ساده جمله‌ای است که یک فعل دارد و مفهوم واحدی را بیان می‌کند: علی آمد. جمله‌های ساده با حرف‌ها یا عبارات‌های ربطی، مانند و، که، بلکه، تا، پس، زیرا، اما و غیره به هم وصل می‌شوند و در این صورت، برخی از اجزای جمله به قرینه حذف می‌شود. در برخی کتاب‌های دستور زبان فارسی، این‌گونه جملات را جمله مرکب هم‌پایه معرفی کرده‌اند. در تعریف جمله‌های هم‌پایه آمده است که اگر پیوند بین آن‌ها برداشته شود، هر کدام جمله مستقلی هستند:

«می‌دانستیم که با نخستین چراغ، شادی‌ها همه بازخواهند گشت و ما بازخواهیم خندید.»  
«این رودها آب مورد نیاز مردم را فراهم می‌کنند و برای تولید برق بهره‌برداری می‌شوند.»

جمله مرکب جمله‌ای است که بیش از یک فعل دارد. این جمله‌ها از ترکیب جملات کامل (پایه) و ناقص (پیرو) به دست می‌آیند. جمله پایه مقصود اصلی نویسنده را بیان می‌کند، ولی جمله پیرو به جمله پایه وابسته است و معمولاً مفهومی از قبیل علت، شرط، نتیجه، زمان، و مکان را به آن می‌افزاید. جمله پیرو گاه پیش و گاه پس از جمله پایه قرار می‌گیرد.

به درماندگان یاری کن (جمله پایه/کامل) تا خدا مدد کارت باشد (جمله ناقص/پیرو).

همین‌که به خانه رسیدم، مهمانان آمدند.

کتاب قانون که یک دانش‌نامه پزشکی است، دست‌کم ۸۶ بار در اروپا چاپ شده است.

در برخی جمله‌های مرکب، یک جمله خود توضیحی برای اجزای جمله دیگر است:

لشکریان صلاح‌الدین ایوبی توانستند در جنگ بزرگی، که در سال ۱۱۸۷ میلادی در حطین رخ داد، صلیبی‌ها را شکست بدهند.

گاهی بهتر است جمله توضیحی در پایان جمله دیگر بیاید. این ساختار به ویژه هنگامی مناسب است که جمله توضیحی بلند است:

حلزون مسیر خود را با ماده لزجی لغزنده می‌کند که از غده‌های جلوی بدنش بیرون می‌آید. خاورمیانه به مجموعه‌ای از کشورهایی گفته می‌شود که در جنوب غربی آسیا، بین آفریقا و اروپا، جای دارند.

گاهی توضیحی که برای اجزای جمله می‌آید، ساختار جمله کامل را ندارد، اما مفهوم کاملی را می‌رساند. این گونه عبارت‌ها را بدل یا وابسته اسم می‌گویند:

مسلمانان در سال ۷۱۱ میلادی توانستند آندلس، بخش جنوبی اسپانیا، را از فرمان ویزگوت‌ها، گروهی از بربرهای اروپا، بیرون کنند.

با توجه به توضیح مختصر فوق درباره ساختار جمله در زبان فارسی، زمانی جمله فارسی، اعم از ساده و مرکب، بلند می‌شود که اجزای آن مثل بدل، یا عبارت معترضه، یا جمله پیرو افزایش می‌یابد ولی با توجه به این که هر جمله یک فعل اصلی دارد و آن فعل، با توجه به ساختار نحوی فارسی یعنی «فاعل/مفعول/فعل» (SOV) در جایگاه آخر جمله قرار می‌گیرد وقتی اجزای جمله افزایش می‌یابد آوردن فعل اصلی به تعویق می‌افتد و معنی معلق می‌ماند. ولی در زبان انگلیسی ساختار نحوی جمله «فاعل/فعل/مفعول» (SVO) است، در نتیجه فعل پس از فاعل ظاهر می‌شود و معنی معلق نمی‌ماند و فقط اجزای جمله هستند که پس از فعل بسط می‌یابند. این ویژگی نحوی انگلیسی در شعر کودکانه زیر به طرزی مبالغه‌آمیز نمود یافته:

This is the farmer sowing his corn, that kept the cock that crowed in the morn,  
that waked the priest all shaven and shorn, that married the man all tattered and  
torn, that kissed the maiden all forlorn, that milked the cow with the crumpled  
horn, that tossed the dog, that worried the cat, that killed the rat, that ate the  
malt, that lay in the house that Jack built.

به دلیل همین ویژگی نحوی زبان فارسی است که دستورنویسان و ادبا توصیه می‌کنند نویسندگان از کاربرد بدل و عبارات معترضه متعدد در جمله پرهیز کنند چون باعث دوری از ساده‌نویسی و گاهی سردرگمی خواننده می‌شود. مترجمان نیز در ترجمه جملات بلند انگلیسی که دارای جملات معترضه یا بدل و جملات پیروی متعدد در دل جمله پایه می‌باشد می‌توانند جمله بلند را به جملات ساده و کوچک‌تر بشکنند و روشنی و زودبایی و مقبولیت جمله را افزایش بدهند. خزاعی‌فر در نقد ترجمه «در هزارتو» به قلم مجید اسلامی می‌گوید هیچ اجباری نیست که یک جمله «تودرتوی» انگلیسی را حتماً به یک جمله فارسی ترجمه کنیم. وی در ادامه می‌نویسد:

زبانی که می‌توان در آن جملات بلند نوشت، لزوماً برتر از زبانی نیست که نمی‌توان در آن جملات بلند نوشت. هر زبان ویژگی‌های مخصوصی دارد. مسئله اساسی، درک این ویژگی‌ها و رعایت آنهاست. اگر در پی آن هستیم که به جملات فارسی ریتیم فارسی بدهیم، ریتیم فارسی وقتی به دست می‌آید که کلمات در زنجیره جمله ترتیبی پیدا کند که در زبان فارسی طبیعی به نظر می‌رسد ولو اینکه این ترتیب عین ترتیب کلمات نویسنده در متن اصلی نباشد... البته قواعد نحو و معنا در زبان فارسی قواعدی خشک و ثابت نیست و می‌توان آن‌ها را بسط داد، چنان‌که، فارسی رسمی یا فارسی متأثر از ترجمه هم از بسط همین قواعد به وجود آمده است (۱۳۸۴: ۳۷-۳۸).

البته این مسئله بدان معنا نیست که متن فارسی را آنقدر روان سازیم که هم از تنوع زبانی و سبکی متن اصلی بکاهیم هم ذهن خواننده را از تأمل و درنگ بازداریم. به نقل از سمیعی گیلانی «نوشته باید خواننده را هم راهبر باشد و هم به تأمل فراخواند. به خواننده باید فرصت داده شود که طعم نوشته را بچشد... و طی خواندن جای‌جای درنگ کند و در خواندن حالت انفعالی محض نداشته باشد» (۱۳۶۶: ۲۰). به هر حال در ترجمه همواره چیزی به دست می‌آید و چیزی از دست می‌رود، مهم آن است که در مقام مترجم ببینیم آیا آنچه از دست می‌رود در برابر آنچه به دست می‌آید ارزشش یکی است؟ ضمن این‌که گاه، چنان‌که پیشتر گفته شد، با توجه به نوع متن و تشخیص مترجم، اصلاً شاید نیازی به حفظ جمله بلند نباشد.

### شیوه ترجمه جمله بلند

در این بخش با تحلیل چند ترجمه از مترجمان ادبی در پی آنیم که ببینیم مترجمان چگونه جملات بلند را ترجمه کرده‌اند و آیا قاعده خاصی در ترجمه جملات بلند به فارسی وجود دارد. نخستین ترجمه، کار پرویز داریوش از خانم *دالووی* است که اصل آن در بالا نقل شد:

برای ایشان (چه هیو، چه ریچارد، و چه حتی میس براش سرسپرده) آزادکننده خودخواهی محصور مقید نبود، که یک زن جنگی، خوب پرورده شده، با اصل و نسب با انگیزه‌های مستقیم، احساسات سرراست، و قدرت درونگرایی خفیف (وسیع و ساده- لیدی بروتن می‌پرسید چرا همه کس نتواند وسیع و ساده باشد) احساس می‌کند همین که جوانی گذشت در درونش سربر می‌دارد و باید بر سر موضوعی خالی کندش- میتواند مهاجرت باشد، میشود آزادی زنان باشد. ولیکن هرچه باشد این موضوع، که جوهر روح او گرد آن ترشح میکند ناگزیر چیزی منشور شکل و براق، نیم آینه، نیم سنگ گرانبها می‌شود. گاه به دقت نهفته شده تا مبدا مردم به آن نیشخند بزنند. و گاه با غرور عرضه شده (داریوش، ۱۳۶۲، ص ۱۲۴)

در ترجمه فوق، دیریاب بودن معنی متن تا حدی به دلیل انتخاب نامناسب معادل‌هاست. اما تا آنجا که به ساختار جمله نویسنده مربوط می‌شود، مترجم، جمله بلند نویسنده را به چهار جمله تبدیل کرده است.

جمله زیر از جین آستین جمله‌ای بلند است متشکل از ۱۱۹ کلمه. این جمله در انگلیسی به اعتبار نقطه‌ای که در پایان آن آمده جمله‌ای واحد به حساب می‌آید. ولی اگر بخواهیم با توجه به تمایزی که بین دو جمله بلند ایجاد کردیم این جمله را بررسی کنیم می‌بینیم که این جمله در واقع متشکل از دو جمله است که با نقطه‌ویرگول به یکدیگر وصل شده‌اند (این دو جمله را با شماره از هم جدا کرده‌ایم). بنابراین در ترجمه این جمله مترجم می‌تواند تصور کند که با دو جمله روبه‌روست و نه یک جمله. هرچند که هر یک از دو جمله خودش جمله‌ای بلند و تو در تو به حساب می‌آید.

### **Jane Austen, "Northanger Abbey." 119 words.**

(1) "Her plan for the morning thus settled, she sat quietly down to her book after breakfast, resolving to remain in the same place and the same employment till the clock struck one; and from habitude very little incommoded by the remarks and ejaculations of Mrs. Allen, whose vacancy of mind and incapacity for thinking were such, that as she never talked a great deal, so she could never be entirely silent; (2) and, therefore, while she sat at her work, if she lost her needle or broke her thread, if she heard a carriage in the street, or saw a speck upon her gown, she must observe it aloud, whether there were anyone at leisure to answer her or not."



به این ترتیب برنامه قبل از ظهر خود را طراحی نموده، پس از صرف صبحانه کتابش را باز کرد، و تصمیم گرفت تا ساعت یک بعدازظهر در همانجا بماند و به همان مطالعه کتاب اکتفا نماید، و از روی عادت نزدیک بودن با خانم آلن تاثیر چندانی در ایجاد مزاحمت برای او نداشت. خانم آلن با آن سبکسری و ظرفیت ناچیز طرز تفکر خود، آنچنان بود که اغلب نمیتوانست مدت مدیدی را به سکوت بگذراند و بنابراین، هنگام پرداختن به کار خود، اگر سوزنش گم می شد، یا نخ سوزنش پاره میگشت، اگر صدای حرکت درشکه ای را در خیابان می شنید، یا لکه ای روی لباس خود می دید، حتماً با صدای بلند عکس العملی از خود نشان می داد، خواه کسی در نزد او باشد که به او پاسخ بگوید و یا آنکه هیچ کسی حضور نداشته باشد (آرام، ۱۳۶۳، ص ۷۵).

در این ترجمه، منوچهر آرام جمله بلند نویسنده را به دو جمله ترجمه کرده است ولی جمله وارۀ بلند انگلیسی را که از (whose vacancy of mind) شروع می شود و ادامه آن در جمله بعد می آید آغاز جمله دوم گرفته و جمله دوم را با تکرار «خانم آلن» به عنوان فاعل آغاز کرده است. نکته قابل توجه در این ترجمه این است که دو عبارت

1. Her plan for the morning thus settled,
2. resolving to remain in the same place and the same employment till the clock struck one

در انگلیسی جمله نیستند بلکه عبارات وصفی هستند ولی در فارسی چون نوشتن اینگونه عبارات وصفی متداول نیست مترجم به ناچار آنها را به جملات ساده مستقل ترجمه می کند. بدین ترتیب حتی در ترجمه جملات بلند دستوری نمی توان ادعا کرد که جمله بلند و واحد مترجم را به جمله ای بلند و واحد ترجمه می کنیم چون اصلاً ساختار متفاوت دو زبان فارسی و انگلیسی چنین اجازه ای را به مترجم نمی دهد مگر این که به طرزی تصنعی و قراردادی نقطه را مرز میان دو جمله تعریف کنیم.

### **Gabriel Garcia Marquez, "Autumn of the Patriarch." 121 words.**

"She had said I'm tired of begging God to overthrow my son, because all this business of living in the presidential palace is like having the lights on all the time, sir, and she had said it with the same naturalness with which on one national holiday she had made her way through the guard of honor with a basket of empty bottles and reached the presidential limousine that was leading the parade of celebration in an uproar of ovations and martial music and storms

of flowers and she shoved the basket through the window and shouted to her son that since you'll be passing right by take advantage and return these bottles to the store on the corner, poor mother."

(۱) گفته بود: خسته شدم از بس به درگاه خدا دعا کردم تا پسرم را سرنگون کرده و رژیمش را منقرض سازد، چون زندگی در کاخ ریاست جمهوری آقاجان، درست مثل بیدارماندن در میان تعدادی چراغ روشن است. (۲) این بی‌پیرایگی‌اش آنقدر طبیعی بود که در روزی از جشنهای ملی در حالیکه سبدهای بطری خالی در دست داشت از میان نگهبانان تشریفات راه خود را گشود تا به لیموزین ریاست جمهوری رسید، در غرشی از استقبال عمومی و سرودهای ملی و در میان حلقه‌های گل به پسرش نزدیک شده، سبد را به داخل لیموزین ریاست جمهوری انداخت و گفت عزیز دلم حالا که داری به آن طرف میروی این بطریها را به آن مغازه ای که آن کنار است بده (فیروزبخت، ۱۳۶۹، ص ۷۳).

جمله فوق هم جمله‌ای بلند است که از ترکیب چند جمله ساده بلند تشکیل شده است. مترجم، جمله بلند نویسنده را به دو جمله شکسته است.

### **Herman Melville, "Moby Dick." 467 words.**

"Though in many natural objects, whiteness refiningly enhances beauty, as if imparting some special virtue of its own, as in marbles, japonicas, and pearls; and though various nations have in some way recognized a certain royal preeminence in this hue; even the barbaric, grand old kings of Pegu placing the title "Lord of the White Elephants" above all their other magniloquent ascriptions of dominion; and the modern kings of Siam unfurling the same snow-white quadruped in the royal standard; and the Hanoverian flag bearing the one figure of a snow-white charger; and the great Austrian Empire, Caesarian, heir to overlording Rome, having for the imperial color the same imperial hue; and though this pre-eminence in it applies to the human race itself, giving the white man ideal mastership over every dusky tribe; and though, besides all this, whiteness has been even made significant of gladness, for among the Romans a white stone marked a joyful day; and though in other mortal sympathies and symbolizings, this same hue is made the emblem of many touching, noble things- the innocence of brides, the benignity of age; though among the Red Men of America the giving of the white belt of wampum was the deepest pledge of honor; though in many climes, whiteness

typifies the majesty of Justice in the ermine of the Judge, and contributes to the daily state of kings and queens drawn by milk-white steeds; though even in the higher mysteries of the most august religions it has been made the symbol of the divine spotlessness and power; by the Persian fire worshippers, the white forked flame being held the holiest on the altar; and in the Greek mythologies, Great Jove himself being made incarnate in a snow-white bull; and though to the noble Iroquois, the midwinter sacrifice of the sacred White Dog was by far the holiest festival of their theology, that spotless, faithful creature being held the purest envoy they could send to the Great Spirit with the annual tidings of their own fidelity; and though directly from the Latin word for white, all Christian priests derive the name of one part of their sacred vesture, the alb or tunic, worn beneath the cassock; and though among the holy pomps of the Romish faith, white is specially employed in the celebration of the Passion of our Lord; though in the Vision of St. John, white robes are given to the redeemed, and the four-and-twenty elders stand clothed in white before the great-white throne, and the Holy One that sitteth there white like wool; yet for all these accumulated associations, with whatever is sweet, and honorable, and sublime, there yet lurks an elusive something in the innermost idea of this hue, which strikes more of panic to the soul than that redness which affrights in blood.”

هرچند در بسیاری از اشیای طبیعی سفیدی به نحو صفابخشی زیبایی را تعالی میبخشد، چنانکه گویی فضیلتی از ذات خود بدان اشیاء ارزانی می‌دارد- چنانکه در مورد مرمر و مروارید و گل یاس چنین است و هرچند ملت‌های مختلف به طریقی در این رنگ نوعی سلطه شاهانه تشخیص داده‌اند؛ حتی پادشاهان بربر و بزرگ پگو، عنوان «امیر پیل سپید» بالاتر از دیگر نسبت‌های بلند و والای قلمرو خود قرار داده بودند و پادشاهان معاصر سیام همان چهارپای سفیدرمانند را در پرچم پادشاهی خود به اهتزاز درآورده بودند و بیرق هانور تنها یک تصویر اسب سفید بر خود دارد و امپراتوری بزرگ اتریش که از نسل قیصر است و بازمانده روم سرفراز رنگ خاص آن همان رنگ شاهانه است و هرچند این تفوق که در این رنگ است در نژاد انسان نیز صدق می‌کند و به انسان سفیدپوست نسبت به تمامی نژادهای تیره‌تر سروری می‌بخشد و اضافه بر اینها همه، سفیدی خبرآور شادی نیز شده است چنانکه در میان رومیان سنگ سفید نشانه روز خوش بود و هرچند در سایر غمخوارها و رمزهای آدمیان این رنگ نشانه بسیاری چیزهای مؤثر و بزرگ شده است-همچون عصمت نوعروسان و برکت پیری؛ هرچند

میان سرخپوستان آمریکایی دادن کمر بند سفیدپوست بزرگترین نشان افتخار بود؛ هرچند در بسیاری از نقاط سفیدی در پوستی که بر گردن قضات می‌افکنند حاکی از عظمت عدالت است و وقتی به صورت سفیدی شیرگونه مرکب درمی‌آید به وقار روزانه شاهان و شاهزنان می‌افزاید؛ هرچند در اسرار اعلای خجسته‌ترین مذاهب این رنگ نشانه بی‌عیبی الهی و قدرت پروردگار شده است؛ به نزد آتشپرستان ایرانی آتش سفید زبانه کشیده مقدس‌ترین عناصر است و در مثل‌های یونانی خود زاوش بزرگ به صورت ورز گاو سفید بزرگی مجسم شده است؛ و هرچند نزد قبیله سرخپوستان ایروکوا قربانی سگ سفید مقدس در نیمه زمستان در همه شریعات ایشان از هر عیدی مقدس‌تر بود و آن جانور وفادار سراپاسفید پاک‌ترین فرستاده‌ای بود که می‌توانستند همراه بشارت سالانه وفاداری خود نزد روح اعظم بفرستند. و هرچند همه کشیشان مسیحی نام یک جزء از لباس خود را که زیر طیلسان دربر می‌کنند از کلمه سفید به زبان لاتینی گرفته‌اند و هرچند در تشریفات مقدس مذهب کاتولیک رنگ سفید را به خصوص در مراسم عزای ربان بکار می‌برند و هرچند در رویای یوحنا قدیس لباسهای سفید را به نجات‌یافتگان پوشانده‌اند و آن بیست و چهار ریش سفید با لباس سفید روبروی تخت سفید ایستاده‌اند و مسیح مقدس به سفیدی پشم بر آن تخت نشسته است و بالاخره باوجود همه این تداعی انباشته همراه هرچیز شیرین و افتخارآمیز و عالی چیز گریزانی در مفهوم دور از ذهن این رنگ نهفته است که بیشتر از آن سرخی که خون موجب وحشت می‌شود روح را می‌هراساند (داریوش، ۱۳۶۸، صص ۳-۱۵۲).

در ترجمه جمله بلند فوق که یک جمله بلند دستوری است پرویز داریوش سعی کرده که جمله واحد را به جمله‌ای واحد ترجمه کند و بدین ترتیب هم به ایجاد تعادل سبکی دست یابد و هم خواننده فارسی را به تأمل و لذت فراخواند.

#### کتابنامه

- آرام، منوچهر. (۱۳۶). کاترین. تهران: کوشش.  
 خزاعی فر، علی. (۱۳۸۴). نقد ترجمه. مترجم، سال ۱۴، شماره ۴۰، صص ۲۳-۳۹.  
 داریوش، پرویز. (۱۳۶۲). خانم دالووی. تهران: رواق.  
 داریوش، پرویز. (۱۳۶۸). مویی دیک. تهران: امیرکبیر.  
 سمیعی گیلانی، احمد. (۱۳۶۶). آیین نگارش. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.  
 فیروزبخت، محمد. (۱۳۶۹). پاییز پادرسالار، تهران: گلشایی.  
 قاضی، محمد. (۱۳۸۲). دن کیشوت. تهران: جامی.

